

## ایران از نگاه نویسندگان اسپانیایی زبان

دکتر مریم حق روستا

استادیار دانشگاه تهران

e-mail: m\_haghiroosta@yahoo.com

### چکیده

ایران به عنوان کشوری با فرهنگ هزاران ساله و تمدنی کهن و غنی از دیرباز کانون توجه نویسندگان و شاعران دیگر کشورها قرار گرفته است. به طوری که بسیاری از اندیشمندان غربی به مطالعه درباره ایران پرداخته و یا جهت خلق آثار ادبی- هنری خود از گنجینه‌های غنی ادبی ما الگوبرداری نموده‌اند. آنچه که در این تحقیق مدنظر می‌باشد ارائه دیدگاه‌های نویسندگان و شاعران اسپانیایی زبان است که شامل کشور اسپانیا و همینطور کشورهای آمریکای لاتین می‌گردد. از آنجایی که تعداد کشورهای اسپانیایی زبان زیاد می‌باشد و از طرفی با توجه به اینکه در این زمینه تاکنون مطالعه و کنکاشی صورت نگرفته، چنین تحقیقی می‌تواند جالب و قابل توجه باشد. جهت نیل به این هدف نویسندگان معروفی چون: خورخه لوئیس بورخس (آرژانتینی)، فدریکو گارسیا لورکا (اسپانیایی)، خولیو کورتازار (آرژانتینی)، خوزه لساما لیما (کوبایی) و چند تن دیگر انتخاب شده‌اند که در این مقاله به نظراتی چند از آنان درباره ایران، آثار ادبی و هنری ایرانیان، شاعران ایرانی و بناهای کشورمان استناد خواهد شد و مشخص خواهد شد که اندیشمندانی از دنیایی کاملاً متفاوت چگونه به ایران می‌نگرند و چه دیدگاهی نسبت به فرهنگ و هنر غنی ایرانی دارند.

**واژه‌های کلیدی:** تمدن کهن ایران، سفرنامه، الگوبرداری، دیدگاه نویسندگان اسپانیایی، ادبیات قرن ۲۰.

## مقدمه

زمانی که سخن از ایران و اسپانیا به میان می‌آید، اکثریت به مناسبات ایجادشده در دوران پس از فتح اسپانیا توسط مسلمانان عرب می‌اندیشند. در صورتی که این دو کشور از لحاظ جغرافیایی دور ولی با مشترکات بسیار، در تمام ادوار تاریخ، چه قبل از نفوذ اسلام در اسپانیا و چه بعد از آن، ارتباطات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و بازرگانی بسیاری داشته‌اند. سکونت پارس‌ها و مادها در اسپانیا، میتراثیسم به عنوان مکتب عقیدتی اسپانیا، تسخیر فنیقیه به وسیله کوروش کبیر، پیشروی سپاهیان امپراطوران اسپانیایی روم تا سرحدات امپراطوری پارس و ورود عناصر معماری ایرانی و سنت‌های هنر ساسانی و بسیاری موارد دیگر همگی حاکی از ارتباط تنگاتنگ ایران و اسپانیا از زمان‌های بسیار دور و از همه چشمگیرتر حضور مهم پارسیان در اسپانیا است که به یقین تمدن این سرزمین را به طور شگرفی متأثر نمودند.

در دوران حکومت مسلمانان در اسپانیا نیز می‌توان به نقش مهم ایران در ترجمه آثار علمی و فلسفی شرق - به خصوص یونان و ایران - به زبان لاتین اشاره کرد. زیرا نه تنها در این ترجمه‌ها، آثار نویسندگان بزرگ ایرانی دیده می‌شد، بلکه آثار یونان باستان ابتدا به زبان پهلوی ترجمه می‌شدند و سپس به همت مترجمان ایرانی به زبان عربی و از این زبان به زبان لاتین ترجمه می‌گردیدند. بنابراین می‌توان از ایران به عنوان خط ارتباطی میان شرق و غرب نام برد. زیرا ایرانیان بودند که عناصر با ارزش فرهنگ و تمدن پارسی را به اسپانیا منتقل کردند. این عناصر سپس به دیگر نقاط عالم نیز رسید که در تمامی جنبه‌های زندگی اسپانیایی‌ها بازتاب داشت. نمونه حیرت‌آوری که می‌توان ارائه نمود تاثیر شگرف اندیشمند ایرانی در یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی - یعنی کشف قاره آمریکا است. احمد الفرغانی اخترشناس بزرگ ایرانی کتابی نوشته که به گونه‌ای شگفت‌آور به ارائه ارقامی پیرامون قطر کره زمین و سیارات می‌پردازد که نزدیک به ارقام نجومی قرن بیستم می‌باشد. در یکی از نوشته‌های کریستف کلمب می‌خوانیم:

"در مسیر لیسبون به گینه، خط سیر ناویان و ملوانان را به دقت بررسی کردم و ارتفاع

خورشید را با قطب نما و سایر ابزار محاسبه طول و عرض جغرافیایی سنجیدم و به این نتیجه رسیدم که همه آن‌ها با محاسبات فرغانی، دانشمند بزرگ ایرانی تطبیق می‌کند." (شفا، ص ۲۹۵)

و همین محاسبات فرغانی، کلمب را امیدوار می‌کند که عبور از این پهنه (اقیانوس میان اروپا و آسیا) به آسانی امکان پذیر است و وی متقاعد می‌شود که سفر خود را در پیش گیرد.

همین غنای علم و فرهنگ و ادب و تمدن کهن ایرانی، موجب شد تا ایران از دیرباز مورد توجه کشورهای غربی قرار بگیرد و گرایش شدیدی نسبت به شناخت ادبیات این سرزمین و تمدن هزاران ساله آن، در بین متفکران غربی به وجود آید. در این میان دانشمندان و ادیبان اسپانیایی زبان نیز در جست و جوی دانسته‌های نو و آشنایی با دنیای پر رمز و راز شرق، به کشورهای این نواحی، به خصوص ایران سفر کردند و نقش مهمی در شناساندن فرهنگ و ادبیات ایرانی ایفا نمودند.

بنابراین با توجه به فراوانی این گونه سفرها و رفت و آمدها میان ایران و اسپانیا فقط به قرن ۲۰ بسنده خواهد شد و به بعضی از نویسندگانی اشاره می‌شود که سعی نمودند عطش شدید خویش را نسبت به دنیای پرتمنای شرق و پر رمز و راز ایران سیراب نمایند. ادیبانی که یا به ایران سفر کردند و از نزدیک با آن آشنا شدند و یا با کمک کتب تاریخی و مطالعه آثار نویسندگان ایران زمین، گنجینه‌های والای آن را درک نمودند و تحت تاثیر قرار گرفتند.

### بحث و بررسی

از میان نویسندگان اسپانیایی زبان قرن بیستم می‌توان از خولیو کورتاسار نویسنده آرژانتینی الاصلی که در فرانسه می‌زیست نام برد. او در پاریس به عنوان مترجم یونسکو مشغول به کار بود و بنا به حرفه خود به کشورهای زیادی در شرق و غرب عالم سفر نمود. در سال ۱۹۶۵ جهت شرکت در کنگره‌ای تحت عنوان "پیکار با بی‌سوادی" که در تهران

برگزار می‌شد به ایران سفر کرد. این سفر ۱۴ روز به طول انجامید که رهاورد آن ۸ نامه‌ای می‌باشد که وی به دوستانش در کشورهای مختلف نوشته بود و در آنها از خاطرات خود در ایران می‌گوید. وی به طور خارق‌العاده‌ای مجذوب دنیای پارسی شد و چنان تحت تاثیر این سرزمین قرار گرفت که تا پایان عمر آرزو داشت بتواند بار دیگر به ایران سفر کند. یکی از مناظر زیبایی که او را از همان ابتدا مسحور خود می‌کند فلات ایرانی است. وی در یکی از نامه هایش چنین می‌نویسد:

"سفرم به ایران شگفت انگیز بود. از هواپیما، فلات ایرانی بسیار جذاب هستند. چطور می‌توان باور داشت که یکی از اولین تمدن‌های بزرگ در چنین منظره کویری و متروکی شکوفا بشود؟ وقتی از تهران برای دیدن خرابه‌های پرسپولیس به شیراز پرواز کردم، احساس می‌کردم که در حال نظاره سطح ماه هستم، با دهانه‌های آتشفشانی اش، انزوای کاملش و فقدان زندگی اش." (کورتاسار، ص ۹۳۷)

منظره فلات ایرانی چنان در عمق خاطراتش ریشه دوانده بود و او را تحت تاثیر قرار داده بود که در تمامی نامه هایش از آن یاد می‌کند و آن را به سیاره مرده‌ای تشبیه می‌کند که:

"در سطح زمین زندگی کشف می‌شود. قبایل بومی با شترهایشان، با چادرهایشان و درخشش یک سماور که در اطراف آن نیمرخ زنان دیده می‌شود خیره کننده است. و در این میان بوی نان داغ و تازه تو را مست می‌کند و از خود بی‌خود می‌شوی. در همان نزدیکی نیز یک چشمه تقریباً غیرقابل توضیح را می‌بینی که از میان آن همه سنگ و شن سرخ بیرون می‌آید." (همان، ص ۹۴۱)

وی جز پایتخت، از شهر شیراز نیز دیدن می‌کند و موقعیتی بدست می‌آورد تا از خرابه‌های پرسپولیس دیدن کند، جایی که پس از آن همه شکوه و عظمت، اکنون فقط خرابه‌هایی از آن شهر بزرگ در وسط کویر دیده می‌شود. پرسپولیس به طور خارق‌العاده‌ای وی را متحیر می‌کند و در نامه‌ای به یکی از دوستانش چنین به توصیف این مکان می‌پردازد:

"اینجا، سکوت. چیزهایی وجود دارد که نمی‌توان توضیح داد، شاید در آینده قابل توضیح باشند، در هر حال، اکنون نمی‌توانم خیلی از این شهر دلپذیر برای صحبت کنم، بخصوص از پیمودن هفتاد کیلومتر از کویر برای رسیدن به خرابه‌های پرسپولیس. من، که همیشه خاطره اسکندر را ارج نهاده‌ام، او را بار دیگر در میان ستون‌های سالن بزرگ داریوش دیدم و فکر کردم حقیقت نداشته که مست بوده، که او خودش اولین مشعل آتش سوزی را پرتاب کرده باشد. اسکندر نیز بایستی همانند من مسحور شده باشد، از دیدن پلکان‌های آن با کتیبه‌های کنارینش، از نگهبانان عظیم الجثه‌ای که ورودی‌های سالن بزرگ داریوش را پاس می‌داشتند، جایی که دهها هزار ایرانی بزرگداشت شاه شاهان را ارج می‌نهادند." (همان، ص ۹۴۱)

وی از شهر شیراز نیز دیدن می‌کند و آن را شهری زیبا، دیدنی و فراموش نشدنی می‌بیند. بخصوص از جذابیت مساجد زیبای شیراز در نامه هایش نام می‌برد که به گفته وی:

"جذابیتی است مرموز، مقدس و روحانی که در آثار باستانی هیچ کشوری دیده نمی‌شود." وی پس از گشت و گذاری در سطح شهر، زنان ایرانی را زیباترین زنان عالم می‌بیند و می‌نویسد که "اکنون بهتر می‌توانم اشعار زیبای شعرای بزرگی چون حافظ و عمر خیام را درک نمایم." (همان، ص ۹۳۷)

وی زمانی که از شیراز برمی‌گردد و طی اقامت کوتاهش در تهران، به ضیافت شامی در کاخ گلستان دعوت می‌شود. آن جا وسایل زینتی مرمین، ظروف زیبا، قالیچه‌های ابریشمی خیره کننده و سلاحهای فوق‌العاده شگفت آور ساسانیان، همگی او را متعجب و متحیر نمودند. وی از نوشیدنی‌ها و غذاهای ایرانی، ادب و نزاکت شرقی، موسیقی و جشن‌های آنان با شگفتی یاد می‌کند و آن‌ها را بیان کننده یکی از بزرگترین فرهنگ‌های شرقی می‌داند. در کاخ گلستان، وی حیرت زده از زیبایی فرش‌های ایرانی، چنین می‌نویسد:

"روی آن‌ها بایستی بدون کفش قدم زد تا بهتر بتوان جنس، رنگ و طرح هایش را احساس کرد." (همان، ص ۹۳۸)

همانگونه که خود می‌گوید از ضیافت‌های شام و جشن‌های این چنینی متنفر بود ولی در ایران ترجیح می‌دهد که این دعوت را بپذیرد. زیرا به عقیده وی:

"در شرق بایستی رفت. زیرا اگر شانس داشته باشی می‌توانی دوستی پیدا کنی تا روز بعد تمام گوشه و کنار شهر را به تو نشان بدهد. می‌توانی بازار تهران را ببینی که همانند ۲۵ سیب هزارتومانند است و در آن گم خواهی شد ولی ناگاه در مقابل یک مسجد با کاشی کاری‌هایی روحانی ظاهر می‌شوی، جایی که افراد غیرمسلمان و زنان بدون حجاب نمی‌توانند وارد شوند." کورتاسار در اینجا با ر دیگر از معنویت پرجاذبه مساجد یاد می‌کند که "تار و پود وجودش را به لرزه درآوردند." (همان، ص ۹۴۲)

وی در توصیف تهران، آن را با بوئنوس آیرس، مقایسه می‌کند و می‌گوید:

"در وسط کویر؛ تهران نوعی بوئنوس آیرس می‌باشد ولی با آبادانی کمتر و در هم و برهم تر، با یک ترافیک جهنمی که قانونی برآن حکمفرما نیست." (همان، ص ۹۴۲)

اما وی در مدت اقامتش در تهران با مسئله حیرت آوری روبه رو می‌شود، به طوری که در خاطراتش می‌گوید که:

"در میان این آشفته بازار کتابم را دیدم که برایم بسیار تعجب آور است."

آنچه که باعث حیرت کورتاسار می‌شود این است که وی برای خریدن خمیردندان وارد یک داروخانه می‌شود و آن جا با قفسه‌ای از کتاب‌های جور واجور روبه رو می‌شود. به قفسه کتاب‌ها که نزدیک می‌شود با کتاب معروف خود به نام *لی‌لی بازی* که در سال ۱۹۶۳ نوشته بود، البته به زبان انگلیسی، روبه رو می‌گردد. وی شگفت زده که چطور بعد از سه سال از انتشار کتابش، آن را در ایران می‌بیند.

او در تهران، در میان فریادها، خنده‌ها، متلک‌ها که همگی همراه با یک ادب و تواضع فوق‌العاده همراه بود (مخصوصاً کنایه‌ها که به قول وی، بخشی از خصلت شرقی‌ها می‌باشد)، می‌بایست تا کسی می‌گرفت تا به مقصد برسد. وی در خاطرات خود می‌نویسد:

"تاکسی و اتوبوس گرفتم و همیشه در میان شوخی و خنده مردم به مقصدم رسیدم. (تاکسی‌ها با دو یا سه مسافر عبور می‌کنند و بایستی که فریاد زد و مسیر را گفت. ولی بطور به فارسی؟ بهرحال مسیرت را می‌گویی و بالاخره یک تاکسی توقف می‌کند و گفتگو آغاز می‌شود که در آن میان یکی زوزه کنان می‌گوید: UNESCO Congreso!! در این لحظه مسافران تاکسی از خنده ریسه می‌روند و جواب می‌دهند: به طور مثال: How are you? Bye Bye!. و بالاخره در را باز می‌کنند و شما سوار می‌شود و تورا به جلوی کنگره می‌رسانند.) سیستم ارزان و سرگرم‌کننده‌ای است، زیرا اینطور می‌توانی گوشه و کنار شهر را بشناسی، و لی ناپستی با زمان حساب شده باشی، زیرا همیشه دیر خواهی رسید." (همان، ص ۹۴۳)

بنابراین به وضوح مشاهده می‌شود که بی‌نظمی و بی‌قانونی تنها چیزی است که او را می‌آزرد ولی با این وجود، همه آداب و رسوم شرقی، صمیمیت ایرانی‌ها، شوخی هایشان، مساجد زیبای شیراز، بازار تهران، به نظر او حیرت آور و به یاد ماندنی بودند و به او اجازه دادند بدون اینکه توانایی گفتن و یا فهمیدن حتی یک کلمه به فارسی را داشته باشد خود را نزدیک ایرانی‌ها احساس کند.

بالاخره سفر کورتاسار به پایان می‌رسد و زمانی که به پاریس باز می‌گشت، در نیمروز و بر فراز دریای اژه، جزیره کوچک شگفت‌انگیزی را می‌بیند که همانند لاک پشت در آب غوطه ور بود. وی اگرچه نام آن جزیره را نمی‌دانست ولی احساس عجیبی نسبت به آن پیدا کرد. همانطور که مشغول نظاره جزیره بود، اندیشه نوشتن داستان "جزیره‌ای در نیمروز" به فکرش خطور می‌کند که در آن یک مهماندار هواپیما مسحور جزیره‌ای یونانی به نام سیروس می‌شود. اما آنچه که قابل توجه است این است که زمانی که از قلب امپراطوری قدیم پارس بازمی‌گشت، کورتاسار به عنوان مرکز داستانش، دقیقاً این جزیره خاص را انتخاب می‌کند که نامش، سیروس به یونانی؛ همان کورش است که پارس‌ها سه کوروش داشتند؛ بین آن‌ها کوروش کبیر، بنیانگذار امپراطوری پارس.

کورتاسار سالیان سال خاطرات خوش خود در ایران را فراموش نکرد. اگرچه مدت بسیار

کوتاهی در ایران اقامت داشت ولی همان کافی بود تا ایران و ایرانی را بشناسد و مفتون آن‌ها شود. از مهمان نوازی، مهربانی، صمیمیت و شوخ طبعی ایرانیان در همه جا سخن می‌گفت و تاکید می‌کرد که:

"همه این‌ها برای این است که میل سفر به ایران در شما زنده بماند و به این سرزمین افسانه‌ای سفر کنید و مدت زمان طولانی در آنجا بمانید. برای اینکه با فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی آشنا شوید. در دشت‌ها و صحراهایشان بگردید تا آنچه را که می‌گویم بفهمید. سفرم به تهران خیلی زیبا و شگفت انگیز بود. من حقیقتاً از ایران خوشم آمد. مردم هنرمند و خوش ذوقش را، صنایع دستی و فرش هایش را نمی‌توان فراموش کرد. از همه مهمتر اینکه ایرانی؛ با ادبیات انسی حیرت انگیز گرفته است. همه حافظ را با تمام وجود می‌خوانند. مولوی را با گوش جان می‌شنوند و به نصایح سعدی عاشقانه دل می‌سپزند." (گارفیلد، ص ۳۷)

از دیگر نویسندگان اسپانیایی زبان می‌توان از خورخه لوئیس بورخس نام برد. شاعر، نویسنده، متفکر و فیلسوف آرژانتینی که توانست از غرب عالم به تعمق درباره شرق بپردازد. یکی از بزرگترین آرزوهای وی این بود که بتواند با سرزمین‌های شرقی و اسلامی از نزدیک آشنا شود. او، مفتون فرهنگ و فلسفه این سرزمین‌ها، مشتاقانه کتاب‌های بیشماری درباره شرق و با موضوعات شرقی می‌خواند و علاقه وافری به یادگیری زبان‌های شرقی داشت. مطالعات بی‌شماری که درباره شرق انجام داد، او را از غربی بودنش دور نکرد. بلکه به عنوان یک متفکر غربی، به طرز تحسین برانگیزی، اندیشه شرقی را مطالعه کرد و به نحو مطلوبی از آنان در آثارش الهام گرفت و آثارماندگاری آفرید. وی در فلسفه و فرهنگ شرق و غرب غوطه ور شد تا بتواند نقاط مشترک بین این دو فرهنگ کاملاً متفاوت را پیدا نماید. عطش سیری ناپذیر وی جهت شناختن و دانستن ادبیات، مذاهب و فلسفه شرقی و اسلامی تا پایان عمر وی ادامه داشت.

این عشق و علاقه به شرق از کودکی در درون بورخس نهاده شد. وی پدر و مادری داشت اهل فرهنگ و مطالعه که علاقه به شرق و به خصوص گرایش شدیدش به ایران را، از



همان اوان کودکی از آنان به ارث برد.

پدر بورخس، خورخه گیرمو بورخس، عشق به فلسفه و ادبیات را در او بارور نمود و همو باعث شد تا پسرش به مطالعه اشعار و آثار شعرای گرانقدر ایرانی بپردازد. زمانی که بورخس کودکی بیش نبود، پدرش حافظ را به زبان اسپانیایی ترجمه کرد و همیشه برای فرزندش اشعار این شاعر بزرگوار را می‌خواند. وی عمر خیام را نیز ترجمه کرد و بدین سان خورخه لوئیس بورخس از همان زمان با دو شاعر برجسته ایرانی آشنا شد.

با گذشت زمان توجه وی به ایران قوت گرفت. چنانچه با مروری بر آثارش، شگرد بینامتنی از آثار ادبای ایرانی در آن‌ها به وفور دیده می‌شود. اکثر داستان‌هایش را با اپیگراف‌هایی از عمر خیام آغاز نموده است. الهامات بسیار زیادی نیز از فلسفه و ادب ایرانی در آثارش مشاهده می‌شود.

وی اگرچه عشق و علاقه فوق‌العاده‌ای به شرق داشت ولی در موقعیت‌های بسیاری ایران و ادبیات پارسی را ارجح دانسته و از آن به نیکی یاد کرده است. در مصاحبه‌ای که درباره ماهیت فلسفه شرق و تقابل آن با فلسفه غربی از وی سوال شده بود چنین پاسخ می‌دهد: "مطالعات زیادی در مورد شرق، و بخصوص درباره ایران انجام داده‌ام، صوفی‌ها و عمر خیام را می‌شناسم. باید بگویم که ایران، شرق است و شرق می‌تواند ما را از سرگشتگی نجات دهد". به عبارتی وی تاکید می‌کند که شرق و فلسفه شرقی است که می‌تواند نجات دهنده گمگشتگی انسان غربی باشد و در این میان ایران را بر دیگر کشورهای شرقی ارجح می‌داند و او را تمامی شرق معرفی می‌کند. همین امر گویای نوع نگرش وی نسبت به فلسفه ایرانی است.

وی مطالعات زیادی در مورد عمر خیام و عطار نیشابوری انجام داد، تامل بسیاری در افکار و اندیشه‌ها و عقاید صوفی‌ها و شعر و ادبیات ایرانی نمود و در خلق آثارش، از ایران و صاحب‌نامان ایرانی الهام گرفت.

به عنوان مثال می‌توان به شعر وی به نام "شطرنج" اشاره نمود که الهام گرفته از عمر خیام می‌باشد. وی در این شعر؛ صفحه شطرنج را همانند عالم خاکی معرفی می‌کند که خداوند خاکیان را در آن حرکت می‌دهد؛ شاه، وزیر، قلعه‌ها، فیل‌ها، اسب‌ها و سربازان که

"می گردند و مبارزه می کنند" و "نمی دانند که دست بازیگری سرنوشتشان را رقم می زند". بورخس می گوید:

بازیگر نیز زندانی است در صفحه دیگری،

از شب‌های سیاه و روزهای سفید

خداوند بازیگر را حرکت می دهد و این یکی، مهره‌ها را. (بورخس، ص ۲۴۷)

و خیام چنین سروده:

ما لعبتگانییم و فلک لعبت باز

از روی حقیقتی نه از روی مجاز

یک چند در این بساط بازی کردیم

رفتیم به صندوق عدم یک یک باز

بورخس خود در این مورد تاکید می کند که ایده از عمر خیام، شاعر شهیر ایرانی است که در شطرنج نمونه واضحی از سرنوشت انسانی را دیده است و ادامه می دهد که:

"مطمئناً شعر خیام زیباتر است." (همان، ص ۲۴۷)

بورخس در تمامی آثار عطار نیشابوری نیز تعمق نموده و در فرصت‌های مناسبی نیز از آنان بهره برده است. وی کاملاً با فلسفه و بینش این فیلسوف بزرگ ایرانی آشنا بود و او را می ستود و در مصاحبه هایش شیفتگی خود را از آثار فلسفی عطار ابراز می نمود. الهاماتی که وی از آثار عطار نیشابوری گرفته مهر تاییدی است بر عمق دلدادگی وی به این فیلسوف ایرانی. در داستانی به نام "ال ظهیر" که همان الظاهر عربی است، بورخس با چیره دستی وصف ناپذیری، به بیان معانی گوناگون کلمه ظاهر در زبان‌های مختلف می پردازد. عربی، عبری، فارسی و همینطور گویش آرژانتینی. سپس به اسرارنامه عطار متوسل می شود و اشاره می کند که در اسرارنامه عطار نیشابوری "الظاهر" یعنی سایه رز و شکاف حجاب. سایه رز توصیف کننده گل زیبای الهی است و شکاف حجاب یعنی درعالم خاکی شکافی

باید تا اجازه ارتباط با عالم معنا را بدهد. از طرف دیگر می‌گوید که الظاهر در آرژانتین به معنی "سکه کم ارزش" است. وی با استفاده از این معانی متفاوت، بسیار قدرتمندانه چنین استدلال می‌کند که فلسفه شرقی نمایانگر عالم معنا است و غرب را به عالم مادی و خاکی نسبت می‌دهد و بار دیگر برتری شرق و فلسفه شرقی را بر غرب بیان می‌نماید.

داستان دیگرش به نام "در جستجوی المعتصم" نمونه بارزی از افکار و اندیشه‌های صوفی‌ها را ارائه می‌دهد و الگوی واضحی از *منطق الطیر* عطار می‌باشد. بنابراین بورخس تامل و تعمق خارق‌العاده‌ای درباره شرق و آثار شرقی و فلسفه و ادب ایرانی انجام داد و تا پایان عمر دست از تحقیق و مطالعه در مورد این سرزمین‌های رویایی برنداشت. وی در طول حیات خود به کشورهای بسیاری در شرق سفر نمود و دو انتهای آن را شناخت، مصر و ژاپن را دید و آن‌ها را شناخت ولی می‌خواست چین و هند را نیز بشناسد و طبق گفته خودش علاقه زیادی داشت که ایران را از نزدیک بشناسد. وی بارها در مصاحبه‌هایش گفته بود که خیلی دوست دارد به ایران سفر کند. زمانی از وی پرسیدند که آیا از مرگ می‌هراسد؟ او چنین پاسخ می‌دهد:

"به نظر می‌رسد که در مورد من بسیار تاخیر کرده است. زیرا تورات ۷۰ سالگی را توصیه می‌کند و من ۸۰ را گذرانده‌ام. ولی دوست دارم که یک سال مرگم به تعویق بیفتد تا بتوانم ایران را بشناسم. اگرچه نایبایی از راه رسیده ولی دوست دارم به ایران سفر کنم حتی اگر نتوانم بینمش." (سیانسیو، ص ۳۳)

اگرچه این آرزوی بورخس هیچگاه عملی نشد ولی وی چنان با شعر و ادب ایران انس گرفته بود که به طور وصف ناپذیری، همواره آن را می‌ستود. در مصاحبه‌ای که بحث و گفتگو در مورد جستجوی تأثیرات در ادبیات و همین‌طور برقراری تاریخچه‌های بسیار موشکافانه مطرح شده بود وی تأکید می‌کند که:

"برای یک ایرانی، عمرخیام و حافظ معاصرند. به یک تاریخ ادبیات فکر نمی‌کنند. در سرزمین پارس، شعر به طور تاریخی بررسی نمی‌شود. به این فکر نمی‌کنند که آیا

نویسنده‌ای بر دیگری تاثیر گذاشته است، آیا مقدم بر اوست یا موخر. آن‌ها همگی جاودانه هستند، همگی معاصرند." (همان، ص ۳۴)

وی چنین ادامه می‌دهد:

"این ارزیابی است که ایرانی‌ها در برابر ادبیات دارند. شعری که خوب باشد همیشه ادامه می‌یابد. چیزی که زیباست ماندگار می‌باشد. اهمیت کمی دارد که امروز صبح نوشته شده باشد یا هزاران سال پیش. شعر در ایران ابدی است و شاعران جاودانه. ایرانی شانس جاودانگی دارد." (همان، ص ۳۴)

روبن داریو، شاعر نیکاراگوایی و از پیشگامان مکتب مدرنیسم آمریکای لاتین نیز علاقه مند به شرق بودو در آثارش الهامات فراوانی از سرزمین‌های مرموز شرق دیده می‌شود. وی از کودکی گرایش شدیدی نسبت به مطالعه آثار کلاسیک و معاصر شرق داشت و به تدریج نسبت به ایران و دیگر کشورهای این نواحی احساس دل‌بستگی پیدا کرد. وی خیلی زود توانست با عمرخیام و سعدی آشنا شود و همواره عمر خیام را به خاطر اشعار عارفانه و عاشقانه‌اش تحسین می‌کرد. وی بعدها به عنوان یک مدرنیسم، در سرودن شعرهایش به عناصر تزیینی و تجملی متوسل می‌شود و از آنجایی که دنیای رویایی شرق و به خصوص ایران همواره مورد توجه او بوده است، در آثارش حضور چشمگیری از عناصر ایرانی و شرقی به چشم می‌خورد که همگی نمایانگر شیفتگی وی به این مناطق می‌باشد.

طبق گفته خود او:

"شرق و سرزمین پارسیمان بخش عظیمی از رویاهایش را شکل می‌دهند و تمایل وی به وادی مرموز و جذاب شرق و دنیای پر تمنای پارسی؛ به او در خلق فضایی خارق‌العاده و اکسوتیک (غیربومی) کمک می‌کند." (ماسیاس برویس، ص ۱۳۲)

وی همیشه خاطر نشان ساخته که نیروی شاعرانه و ظرافت احساس را از شعرای ایرانی به ارمغان برده است. وی چنان در آثار ادبی ایرانی غوطه ور شده بود که در شب‌نشینی‌هایی

که با دیگر ادبای زمان خود ترتیب داده بودند و در آن‌ها به بحث و گفتگو در مورد ادبیات می‌پرداختند، او متأثر از شعرای ایرانی، به خواندن اشعار عمر خیام و سعدی می‌پرداخت و با دیگران به بحث و تبادل نظر درباره آنها مشغول می‌شدند. وی در یکی از آثارش، تمام قوای خود را به کار می‌گیرد و صنعت شعری خود را در اختیار توصیف شهری خارق‌العاده در کنار رود فرات می‌گذارد، شهر بابل که به دو دلیل برایش اهمیت داشتند. یکی اینکه این شهر با داریوش، شاه پارس‌ها ارتباط داشت و همنام وی بود. چون داریو که نام خانوادگی وی بود همان داریوش پارسی می‌باشد. دلیل دیگر اینکه وی از چنان تمدن بزرگی متحیر بود و در این اثر، قدرت کامل خود را به کار می‌گیرد تا به توصیف زیبایی‌ها و معنویات این شهر بپردازد.

جذابیته که وی نسبت به ایران و تمدن کاملاً متفاوت پارسی احساس می‌کند سبب شد تا در اشعارش عناصر تزئینی پارسی نیز به چشم خورد. به عنوان مثال بارها از مرواریدهای جزیره هرمز، جزیره‌ای که در ورودی خلیج فارس می‌باشد نام می‌برد. از گل‌های رز به عنوان مظهر سادگی و صداقت ایرانی یاد می‌کند و در اشعارش به تفصیل جزئیات این دنیای پیچیده که او را مسحور کرده بود را شرح می‌دهد: آواز موذن، تقدس مرموز مساجد، پارچه‌های ابریشمی با حاشیه‌های طلاکاری شده، گل‌های رز و قصرهایی از مرمر و جواهرات خیره‌کننده همگی در اشعار وی بیانگر دل‌سپردگی وی به ایران و ادب ایرانی می‌باشد. همه این مناظر و عناصر، طبق گفته خود وی؛ او را شاد می‌کنند و روحش را به هیجان می‌آورند.

خوزه لساما لیما، نویسنده کوبایی نیز هیچگاه از تفکر و مطالعه درباره فلسفه و ادبیات ایرانی باز نماند. وی نیز مجذوب و مسحور دنیای شرقی؛ بخصوص سرزمین پارس‌ها شده بود که در آثارش این گرایش‌ها دیده می‌شود.

در فصل پنجم کتاب معروفش به نام *بهشت* (۱۹۶۶) با توسل به اسطوره‌های ایران باستان، یکی از مشکل‌ترین و زیباترین بخش کتاب خود را می‌آفریند که مورد توجه همگان قرار گرفت.

وی همیشه با تحسین و تمجید از شاعران فارسی زبان یاد می‌کند و علی‌الخصوص

تمایل خاصی نسبت به اشعار حافظ و عمر خیام داشت. زمانی سخن از رمز و راز شعر بود که وی از شعر ایرانی نام می‌برد و چنین می‌گوید:

"شعر پارسی، مظهر پاکی و صداقت است. بیانگر کمال و تعالی روح می‌باشد. هیجان برانگیز است. از خیلی قدیم‌ها، پارس‌ها زیباترین نوع شعر را سرودند. شعری که به نظر من شگفت‌انگیز است. شعری محیرالعقول که پس از سروده شدن، شکل و جان می‌گیرد و روحش با روح و روان دیگران پیوند می‌خورد و بی‌نهایت ارتباط برقرار می‌شود." (مارتینز ساریون، ص ۸۱)

لساما، معتقد است که انسان، می‌تواند جانی دوباره بگیرد و این زنده شدن دوباره انسان از طریق شعر ایرانی به دست می‌آید. وی در میزگردی تاکید می‌کند که این شعر؛ بی‌شک شعر فارسی است که حیات می‌بخشد و روح و روان آدمی را طراوتی دوباره. لساما علاوه بر آنکه به شعر و ادبیات ایرانی عشق می‌ورزید و همیشه شاعران ایرانی را می‌ستود؛ از فرهنگ و تمدن پارس‌ها نیز غافل نبود. وی همیشه اذعان داشت که تمدن پارسی از بزرگترین تمدن‌هاست. وی معتقد بود که:

"تمدن اینکاها و آزتک‌ها دارای عظمتی شگرف هستند ولی هیچگاه نمی‌توانند با امپراطوری قدرتمند پارس‌ها و تاریخ بسیار ارزشمندشان قابل مقایسه باشند." (همان، ص ۸۶)

در اسپانیا نیز، روح بسیاری از متفکرین آن دیار از شراب نامیرای شرق سرمست شد و به طرز خارق‌العاده‌ای به سوی ادبا و شعرای جهان شرق و به خصوص ایران فراخوانده شدند. ظرافت در احساسات و رنگ و عطر شگفت‌انگیز آن عالم نادر و صداقت و زیبایی نهفته در اشعار ایرانی‌ها است که نگاه بسیاری از شعرای اسپانیایی را به خود معطوف می‌دارد. و آن جاست که نام حافظ بزرگوار در صدر جدول می‌درخشد.

حافظ که خود از سفر گریزان بود تنها چند قرن پس از مرگش با سفر کولی‌های ایرانی به غرب سفر می‌کند و به شهرت جهانی می‌رسد. گویند که اواخر قرن ۱۴ و اوایل قرن ۱۵ تیمور به ایران و هندوستان حمله کرد و مردم بسیاری را به خاک و خون کشید. در این

برهه از زمان، مردم فقیر این دو کشور کولی‌هایی بودند که بار سفر بستند تا به دیاری امن هجرت نمایند. مردمی از لحاظ مالی فقیر، ولی در هنر آوازخوانی، غنی بودند. بسیاری از اینان از شرق عزیمت نمودند و به سوی غرب پیش رفتند تا به اسپانیا و به خصوص آندلس رسیدند و در آنجا اقامت گزیدند. آنان در اسپانیا با هنرنمایی خود توانستند بسیاری از بزرگترین شاعران اسپانیا از جمله فدریکو گارسیا لورکا را تحت تاثیر قرار دهند و حافظ را به آن‌ها بشناسانند.

لورکا خود در مورد تاثیر شعرهای حافظ در اسپانیا چنین می‌گوید: "در سال ۱۴۰۰ میلادی؛ کولی‌ها که از ظلم و ستم تیمور فرار کرده بودند از شرق گریختند؛ بیست سال بعد، این قبایل در اسپانیا و در شهرهای مختلف اروپا ظاهر شدند. با ورود به آندلس، اینان عناصر بومی را با عناصر خود ادغام کردند و سبکی خلق کردند که امروزه به عنوان "آواز عمیق" شناخته می‌شوند. همین کولی‌ها بودند که نه فقط در اسپانیا، بلکه در سراسر اروپا با موسیقی‌های مردمی خود، همگان را تحت تاثیر قرار دادند و باعث شناساندن حافظ و دیوانش در اروپا شدند."

لورکا، بیان می‌کند زمانی که اشعار حافظ را که در سال ۱۸۳۸ به اسپانیایی ترجمه شده بود خواند، به طور خارق‌العاده‌ای او را تحت تاثیر قرار دادند. وی اعتراف می‌کند که شعرهای حافظ را بیش از اشعار هم وطنانش به خاطر داشته است.

لورکا چنان تحت تاثیر دیوان غزلیات حافظ قرار می‌گیرد که آخرین کتاب شعر خود را "دیوان تماریت" و به تقلید از حافظ، اشعارش را غزل و قصیده می‌نامد. در این اثر به شدت فضای شرقی به چشم می‌خورد و لطافت روح حافظ از آن به مشام می‌رسد. اشعار وی در این دیوان از پختگی و پیچیدگی برخوردار است. به عبارت دیگر قوه خلاقیت لورکا بعد از نوشتن "دیوان تماریت" شکوفاتر می‌شود. وی در قلب آندلس که سرشار از مظاهر شرقی است به حافظ، مشهور به شاعر مسلمان گرانادا، روی می‌آورد، به غزلیات عاشقانه و عارفانه وی متوسل می‌شود و "دیوان تماریت" خود را خلق می‌کند. چنین نقل می‌کنند که لورکا، به هنگام نوشتن دیوان خود، اشعار حافظ را در ذهن داشته است و همان رنج‌ها و ناآرامی‌های حافظ را داشته و استعارات بسیاری از او به ارمغان برده است. استعارات و

کلماتی که فقط در اشعار این شاعر اسپانیایی دیده شده است نشانگر پیوند محکم وی با شعر ایرانی است. لورکا، خود نیز به تاثیر حافظ در این دیوان اقرار می‌نماید و می‌گوید:

"اکنون شعر من بال هایش را گشوده و به پرواز درآمده است". (سرانو سگورا، ص ۲۲۳)

سخن را با مطلبی از لوپز بارالت به پایان می‌بریم که می‌گوید:

"شعر ایرانی در قرن بیستم الهام بخش بسیاری از شعرای معاصر از جمله فدريکو گارسیا لورکا، شاعر نامی اسپانیا قرار گرفت و اشعار بسیار زیبای سخنوران عرفانی ایران چون مولوی و حافظ، سبک نوینی را آفریدند که نه تنها مقام خاصی در تاریخ ادبیات اسپانیا دارند، بلکه نقش خاص ادب پارسی را در آن نمی‌توان نادیده گرفت." (شفا، ص ۸۹۳)

### نتیجه‌گیری

ایران و اسپانیا؛ چه قبل از دوران پرشکوه اسلام در اسپانیا و چه پس از آن؛ مناسبات فرهنگی، اجتماعی، بازرگانی و سیاسی بسیاری داشته‌اند. نتیجه این مناسبات و روابط، همان رفت و آمدها و سفرهای بسیاری است که بین سیاحان و جهانگردان، تجار و بازرگانان، سیاستمداران و دیپلمات‌ها و همینطور نویسندگان و شعرا می‌باشد. اگرچه در کتب و منابع از سفرنامه‌های به جامانده از سیاحان اسپانیایی زبان صحبت می‌شود ولی لازم به ذکر است تا آنجایی که نگارنده جستجو کرده است، چنین سفرنامه‌هایی در ایران یافت نشده است و شناخته شده نیز نمی‌باشند. بنابراین نگارنده این مقاله فقط به نویسندگان قرن بیستم کشورهای اسپانیایی زبان بسنده نموده که یا به ایران سفر کرده‌اند و از نزدیک با این سرزمین افسانه‌ای آشنا شده‌اند و یا با تحقیق و مطالعه بسیار در آثار ادب ایرانی، به شناخت ایران و ایرانی دست یافته‌اند.

امید است در آینده نه چندان دور بتوان درباره سفرنامه‌های سیاحان اسپانیایی صحبت

و تفسیر نمود.



فهرست منابع

- شفا، شجاع الدین. *ایران در اسپانیا: بازنویسی یک تاریخ*. ترجمه: مهدی سمسار، تهران، گستره، ۱۳۸۴.
- Balderston, Daniel: "El precursor velado", en *Cuadernos americanos*, México, D.F., no 3, 1983.
- Borges, Jorge Luis: "Otras inquisiciones", en *Obras completas*, VII, Buenos Aires, Edición Emecé, 1978.
- Ciancio, Gerardo: "Borges y oriente", en *Conferencia de la Asociación de los profesores de la Universidad de Los Andes*, 17 de Septiembre, 1999.
- Cortazar, Julio: **Cartas**, edición a cargo de Aurora Bernandez, Madrid, Editorial Alfaguara, Biblioteca Cortazar, 1998.
- Donoso, José: **Historia personal del Boom**, Madrid, Alfaguara, 1972.
- Gibson, Ian, "Federico García Lorca, Discípulo de Rubén Darío", *Cuadernos Hispanoamericanos*, no. 211, 1967.
- Macias Brevis, Sergio: "Ruben Darío y su aproximación al mundo oriental y árabe", *Anales de Literatura Hispanoamericana* 2003, 32, pp. 123-139.
- Antonio Martínez Sarrión: "Lezama y su orientalismo", en *Casa de Las Americas*, 2001, no. 67, pp.78-90.
- Picon Garfield, Evelyn: *Cortazar por Cortazar*, Xalapa, Universidad Veracruzana, 1978.
- Serrano Segura, Jose Antonio: "La obra poética de Federico García Lorca", en *El Urogallo*, Madrid, A.VI, no. 35-36, 1975, pp. 215-229.
- Vernet, Juan: *Diccionario Hispano- arabe*, Cadiz, Edición Critica, 1987.
- <http://www.lenguayliteratura.com>